



و آزادی

محمد صدقی (عضو علمی دانشگاه علامه طباطبائی "ره")

چکیده:

دیدگاه اسلام نسبت به انسان دیدگاهی الهی است که وی را شایسته احراز منصب پروردگار بر روی زمین خلافت و سزاوار داشتن معرفت دانسته است،^(۱) و بر اساس این شایستگی، انسان را موجودی انتخابگر و آزاد قرار داده و آزادی را حق مسلم وی شناخته است.^(۲) به جهت نقش بسیار مهم آزادی در سعادت انسان و جامعه، خداوند، پیامبر خود را برای رفع موانع آزادی انسان فرستاده است^(۳) و در تاریخ، این انبیا الهی بودند که برای نهادینه کردن آزادی بشر، پیوسته با موانع آزادی، چه موانع خارج از وجود انسان مانند فرعونها و یا موانع درونی انسان، مبارزه کرده اند و هرگونه قید و بند، جز بندگی خدا را مانع آزادی

انسان دانسته و بشر را همواره به توحید و بندگی خدا فراخوانده اند.^(۴) آزادی انسان از دیدگاه دین، برخاسته از فطرت الهی انسان است و آنچه آزادی وی را ایجاب می کند کمال انسانی و استعدادهای عالی وی می باشد؛ زیرا شکوفایی این استعدادها و رسیدن انسان به کمال خود، یعنی عبودیت الهی،^(۵) هرگز بدون آزادی وی به دست نمی آید. بنابراین، منشا آزادی انسان از دیدگاه اسلام، خواست و میل حیوانی نیست، بلکه آزادی وی در ابعاد مختلف، عقیده، تفکر، بیان و...^(۶) وسیله لازم و ضروری است برای رسیدن انسان به کمال خود و اینکه دین اجبار کردن انسان بر عقیده یا تفکر خاص را صحیح نمی داند، نه تنها از این جهت است که عقیده و فکر قابل تحمیل

نیستند، بلکه برای این است که تکامل و شکوفایی استعدادهای عالی انسانی جز در شرایط آزاد به دست نمی آیند.^(۷) به همین لحاظ، اسلام، پیامبر خود را مژگور یا داور می کند. معرفی کرده و هرگز او را بر مردم مسلط ندانسته است تا زمینه کوچکترین تحمیل و اجبار انسان از ناحیه دین وجود نداشته باشد.^(۸) آزی، اسلام چون برای هدایت بشر اهمیت قابل است،^(۹) و می خواهد بشر دچار سرگردانی نگردد؛ پیشاپیش، راه رشد را از ضلالت روشن می کند و سپس وی را در انتخاب راه آزادی گذارد^(۱۰) و تنها در جایی محدودیت قابل است که آزادی مورد سوء استفاده قرار گیرد. آزادی چیست؟ واژه "آزادی" معانی متعددی دارد که

بسیاری از اوقات موجب خلط بحث می‌شود. آزادی مورد بحث در این مقاله، آزادی حقوقی و به قول "استوارت میل"، "آزادی مدنی و اجتماعی"^(۱۳) است.

افراد جامعه از آن جهت که عضوی از جامعه‌اند و در کنار هم زندگی می‌کنند، دارای حقوقی هستند که اگر بخواهند آنها را کاملاً و به وجه احسن استیفا کنند طبعاً باید در اعمال خود حدودی را رعایت نمایند و به آنها احترام گذارند. پس آزادی در جامعه نمی‌تواند مطلق و بی‌قید باشد.

بدیهی است اگر آزادی در فرهنگها و مکاتب گوناگون به عنوان یک ارزش تلقی شده است، بدین معنا نیست که انسان از تمام قید و بندها رها باشد و مانعی بر سر راه وی نباشد و هر فردی هر کاری را که مایل باشد بدون مشکل و مانع انجام دهد. به عبارت دیگر آنچه با ارزش است، آزادی مطلق نیست و الا آزادی مترادف با هرج و مرج، بلکه عین آن خواهد بود که این مفهوم نمی‌تواند ارزش مثبت تلقی شود؛ و این آزادی با این اطلاق، سلب آزادی از دیگران خواهد بود. پس آزادی به معنای بی‌قیدی و بی‌بند و باری در جامعه امری عاقلانه نیست و هرگز صحیح نیست کسی از چنین آزادی دفاع کرده و طرفداری نماید. بنابراین، آزادی در صورتی مقدس و ارزش مثبت تلقی می‌شود که حد و مرزی مشخص داشته باشد، و اگر انسان می‌خواهد زندگی راحت را در پناه آزادی داشته باشد باید از بعضی از آزادی‌های خود صرف نظر نماید. حال سؤال این است که چه چیز آزادی را محدود می‌کند و آزادی‌ها در کجا متوقف می‌شوند؟ بالاخره، حد و مرز آزادی کدام است؟

دیدگاههای مختلفی وجود دارد. برخی حدود آزادی را قانون می‌دانند؛ یعنی، اگر کسی بخواهد آزاد باشد باید در چهارچوب قانون زندگی کند و از این طریق به آزادی مشروع خود برسد.^(۱۲) برخی دیگر مرز آزادی را حقوق و آزادی دیگران می‌دانند؛ یعنی، حد و مرز آزادی افراد آنجاست که به آزادی و حقوق

آزادی انسان از دیدگاه دین، برخاسته از فطرت الهی انسان است و آنچه آزادی وی را ایجاب می‌کند کمال انسانی و استعدادهای عالی وی می‌باشد؛ زیرا شکوفایی این استعدادها و رسیدن انسان به کمال خود، یعنی عبودیت الهی،^(۵) هرگز بدون آزادی وی به دست نمی‌آید

و به شخصیت و ارزش ذاتی انسان برمی‌گردد، که از غیر خدا بی‌نیاز و آزاد است. برای روشن‌تر شدن موضوع به نکات زیر توجه کنید:

۱. قرآن کریم انسان را در موارد زیاد، ستوده و او را نه تنها مدح نموده است، بلکه اشرف مخلوقات معرفی کرده است. به تعبیر قرآن کریم، انسان جانشین خدا، مسجود فرشتگان،^(۱۶) شایسته داشتن علم اسماء^(۱۷) الهی و امانت دار خداست و اولاد آدم مورد تکریم قرار گرفته و درحالی که از طیبات روزی داده شده‌اند، برتر از مخلوقات دیگر معرفی شده‌اند.^(۱۸)

بنابراین، قرآن کریم به انسان با نظر مثبت نگاه می‌کند، و وی را با استعدادهای عالی معرفی نموده است که می‌تواند با به‌کار بستن آنها به درجات عالی کمال خود دست یابد و علی‌رغم دیدگاههای بدبینانه مانند دیدگاه سوفسطاییان و افرادی مانند ابوالعلا معری و برخی از متفکران غرب که فطرت بشر را طغیانگر و مفسد و گرگ صفت و وحشی می‌دانند. مانند "ماکیاولی" و "هابز"^(۱۹) (که انسان را لایق اعطای نعمت آزادی ندانسته‌اند)، قرآن کریم او را فطرتاً موجودی پاک، طرفدار حق و عدالت و دارای ارزش‌های بسیار مثبت معرفی می‌کند.

۲. فکر و عقیده از دیدگاه اسلام قابل تحمیل نمی‌باشد؛ زیرا با زور نمی‌شود به کسی گفت چنین فکر کن و یا چنان عقیده‌ای داشته باش. بنابراین، از نظر اسلام، دینداری اجباری، دینداری درستی نیست.

دیگران صدمه وارد نکنند، مانند دانشمندانی که آزادی را به نبودن مانع تعریف کرده‌اند،^(۱۲) مثل "هابز" و "لاسکی".^(۱۴)

در اسلام، قوانین مبتنی بر توحید و اخلاق فاضله است و فرد مسلمان در برابر این دو تعهد دارد و اینها حد و مرز آزادی انسان را مشخص می‌کنند.^(۱۵) پس از دیدگاه اسلام، انسان در این چارچوب آزاد است. بنابراین، تمام رفتارهای یک فرد مسلمان و آزاد ضمن این که مشمول فضایل اخلاقی، چه در بعد اجتماعی و فردی می‌شود، صبغه توحیدی نیز خواهند داشت و معنای توحید، آزادی از غیر خدا و نفی اطاعت آن است. حال آن غیر خدا یک شخص باشد مثل فرعون یا یک نظامی غیر الهی و یا یک شیء مثل هوا و هوسها یا قوانین و عاداتها و سنتهای غیرالهی باشد.

منشا و ریشه آزادی از دیدگاه اسلام:

انسان از دیدگاه اسلام دارای شایستگی‌هایی است که می‌تواند به وسیله آنها به مراتب والای کمال خود دست یابد. به جهت این شایستگی‌ها، از جانب خداوند متعال چنان گرمی داشته شده که مسجود فرشتگان قرار گرفته است. بنابراین، او سزاوار این است که آزاد باشد و آزاد زندگی کند و بدون کوچکترین مانع، مسیر زندگی خود را انتخاب نماید و هرطور خواست فکر کند و هر عقیده‌ای را دوست داشت انتخاب نماید.

از این دیدگاه، آزادی انسان در راستای تکامل وی، ناشی از ماهیت خود انسان است

۳. اسلام انسان را دارای فطرت توحیدی و خداشناس معرفی می‌کند^(۳۰) و راحتی و آرامش وی را در یاد خدا^(۳۱) می‌داند و این در حالی است که بینش توحید اسلامی، عبودیت غیرخدا را نمی‌پذیرد، چه آن غیر خدا یک شخص مانند فرعون، یا یک تشکیلات و نظام غیرالهی، یا چیزهایی مانند هوی و هوس و یا عادات و سنن غیرالهی باشد. پس تنها عبودیت خدا مورد پذیرش است و انسان در صورتی آزاد است که بندگی جز خدا را نداشته باشد. بنابراین، آزادی واقعی در ترک آنچه غیر از خداست به دست می‌آید. از اینجاست که انبیای الهی، همگی بر عبودیت انحصاری خداوند متعال تأکید می‌کنند، چون تنها راه آزادی، همین است.

آزادی عقیده از دیدگاه عقل:

از دلایلی که بر آزادی عقیده از نظر عقل ابراز شده است، اصل خطاپذیری انسان در باورهای خویش و مصونیت ناپذیری وی در عقاید و آرای خود است؛ زیرا ممکن است عقیده انسان برخلاف واقع باشد و عقیده سهمی از واقعیت نداشته باشد. پافشاری بر یک عقیده و سرکوب کردن عقیده مخالف آن، یعنی مجال آزادی و عرض اندام کردن از دیگران را گرفتن، امری نادرست است.^(۳۲) پس علم و معرفت بشری ناقص و خطاپذیر است و به دلیل داشتن عقیده‌ای نمی‌شود عقیده دیگران را سرکوب کرد.

در نقد این دلیل گفته شده است که: اگر کسی بدرستی و مطابق با واقع بودن عقیده

خود یقین داشته باشد، تکلیف و وظیفه عقلی او آن است که طبق عقیده خود عمل کند. بنابراین، نمی‌تواند به مطرح شدن عقیده دیگران میدان دهد؛ زیرا در این صورت، اجازه اخلال آزادانه ولو به صورت بحث و استدلال، برابر است با اجازه از بین بردن سعادت بشر. زیرا عقیده خود را برای سعادت بشر مفید و سودبخش می‌داند.

استوارت میل^(۳۳) در جواب این نقد گفته است: «چنین عقیده‌ای با این درجه از یقین حاصل نمی‌شود مگر اینکه از بحث آزاد سربلند بیرون آید. پس باید به عقیده مخالف آزادی داده شود.»

به نظر می‌رسد، برای حل این مشکل بهتر است دو مسئله (یعنی حق بودن یک عقیده، و آزادی طرح عقیده مخالف) را از هم جدا کرد؛ زیرا تردیدی نیست که هر عقیده‌ای از این حیث که خود را بر حق می‌داند، عقیده مخالف را طرد می‌کند؛ چون آن را ناصواب می‌داند. ولکن با وجود حقانیت خود ممکن است نسبت به مطرح شدن عقاید مخالف خود، یکی از دو نظر را داشته باشد:

۱. در حالی که عقیده خود را حق می‌داند، عقاید مخالف را سرکوب کند و به هر وسیله ممکن از بین می‌برد.

۲. نه تنها سرکوب نمی‌کند، بلکه به طرفداران خود توصیه می‌کند که عقاید مخالف را تحمل کنند. پس نتیجه این می‌شود که اجازه دادن یا ندادن به طرح عقاید مخالف، تابع ملاک و مصلحت خود می‌باشد. لذا از حقانیت

افراد جامعه از آن جهت که عضوی از جامعه‌اند و در کنار هم زندگی می‌کنند، دارای حقوقی هستند که اگر بخواهند آنها را کاملاً و به وجه احسن استیفا کنند طبعاً باید در اعمال خود حدودی را رعایت نمایند و به آنها احترام گذارند. پس آزادی در جامعه نمی‌تواند مطلق و بی‌قید باشد



عقیده خود نمی‌توان به ضرورت جلوگیری از طرح عقاید دیگران هرچند که در تضاد آشکار با اصل این عقیده باشد، رسید. بنابراین، اعتقاد به حق بودن عقیده، خود مسئله‌ای جدا از آزادی طرح عقیده دیگران است.

علاوه بر این، اگر یک عقیده به حقانیت خود اذعان دارد، نه تنها از مطرح شدن عقیده دیگران نباید ترس داشته باشد؛ بلکه باید خود طرفدار آزادی اندیشه و تفکر باشد و از مطرح شدن آن نگرانی نداشته باشد. بنابراین توضیح، از نظر عقلی، منعی برای آزادی عقیده وجود ندارد.

مبانی آزادی عقیده در اسلام:

حال که معلوم شد از نظر عقل، اعتقاد به یک عقیده الزاماً با طرح عقیده دیگر مخالف نیست؛ سؤال این است که اسلام در برخورد با عقیده مخالف چه توصیه‌ای دارد؟ آیا مسلمانی یک امر شخصی است و کسی حق ندارد در امر شخصی دیگران دخالت کند، یا اینکه یک مسلمان در راستای گسترش عقیده نسبت به اسلام، مسئولیت دارد؟ در صورت دوم، جهت انجام مسئولیت خود باید چه روشی را مورد استفاده قرار دهد؟

در پاسخ به این سؤال لازم است به مبانی اساسی و کلی دیدگاه اسلام در زمینه برخورد با عقاید غیراسلامی پرداخته شود، که عبارتند از:

آنچه با ارزش است، آزادی مطلق نیست و الا آزادی مترادف با هرج و مرج، بلکه عین آن خواهد بود که این مفهوم نمی تواند ارزش مثبت تلقی شود؛ و این آزادی با این اطلاق، سلب آزادی از دیگران خواهد بود

۱. نفی اکراه در دین:

قرآن کریم می فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^(۲۳) در دین اکراهی نیست، زیرا راه درست از راه انحرافی روشن شده است. آیه فوق یک حقیقت قرآنی را بیان می دارد که در جاهای دیگر قرآن نیز آمده است و آن اینکه خداوند متعال راه راست را از راه انحرافی روشن نموده، سپس انسان را در انتخاب و گزینش آن آزاد گذاشته است و اگر می خواست همه مردم را به طور فطری یا به نحو دیگری به پذیرش یک آیین مجبور کند، هیچ مانعی وجود نداشت: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ...»^(۲۴) اگر خدا می خواست همه را امت واحدی قرار می داد، ولكن خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده است بیازماید.

پس اگر خدا با اجبار همه بشر را به یک آیین وادار می کرد، مشکلی نبود ولكن چنین کاری در جهت هدف آفرینش او نمی باشد.

بنابراین، از دیدگاه قرآن، پذیرش دین نمی تواند مبتنی بر اکراه باشد و با جبر و زور نمی شود کسی را به گزینش و پذیرش دین وادار کرد؛ بلکه پذیرش دین باید با انتخاب آزاد انجام بگیرد و این حقیقت را قرآن کریم در جای دیگر چنین بیان می دارد: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»^(۲۵) ما انسان را به راه راست هدایت و راهنمایی نمودیم، خواه شاکر باشد یا کفر ورزد. در این قسمت توجه خوانندگان را به دیدگاه برخی از بزرگان صاحب نظر در مورد آیه فوق جلب می کنم:

الف: آیت الله خوئی "ره" در این مورد می فرماید:

اکراه در این آیه به معنی جبر مقابل اختیار است. پس معنای آیه چنین می شود که: دین قابل جبر نیست و مبتنی بر جبر نمی باشد، بلکه برگزینش آگاهانه بنا شده است. بنابراین، منظور از آیه مورد بحث آن حقیقت است که در قرآن کریم بارها تکرار شده است و آن اینکه شریعت الهی نه در اصول و نه در فروع در هیچ کدام مبتنی بر جبر نیست و این حکمت الهی است که فرستادگانی را بفرستد و کتاب نازل نماید و احکام الهی را به روشنی بیان کند تا کسی بر خدا حجت نداشته باشد. پس می توان گفت مراد از آیه چنین است که: "خداوند فردی را بر ایمان و اطاعت مجبور نمی کند؛ اما حق را از باطل جدا می نماید. پس هر کس به حق ایمان آورد از روی اختیار است و اگر به طاغوت گرایش نمود باز از روی آزادی است."^(۲۷)

ب: مرحوم علامه طباطبائی نیز می فرماید:^(۲۸) دین اسلام در حالی که به تحفظ و نگهداری معارف خود تأکید می کند، به مردم آزادی کامل در فکر را اعطا می کند. پس نتیجه اینکه مسلمین باید در حقایق دین تفکر کنند و اگر شبهه ای پیش آمد باید به کتاب خدا ارجاع بدهند و در صورت رفع نشدن شبهه، به پیامبر یا قائم مقام وی مراجعه کنند تا اشکال برطرف گردد. بنابراین، آزادی عقیده و فکر به این معنا درست است، نه به معنایی که آزادی عقیده و فکر را قبل از بیان راه حق بین مردم شایع کنیم؛ زیرا چنین آزادی نتیجه ای جز اختلاف و تشتت فکری نخواهد داشت. بلی، آنچه مسلم است اینکه تحمیل عقیده ای بر مردم و مهر زدن بر دلها و میراندن گزینه تفکر در انسان درست

نمی باشد.

علامه طباطبائی بر این اساس به آنهایی که از آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» استفاده آزادی مطلق عقیده را می کنند، اشکال می کند و می گوید، چنین استفاده ای درست نیست؛ زیرا:

۱- آیه مذکور این حقیقت را می فهماند که چون واقعیت اسلامی در سایه آیات قرآن و کلمات رسول خدا(ص) روشن شده است؛ احتیاجی به این نیست که مردم را به پذیرفتن اسلام اجبار کرد و مؤید این مطلب جمله «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ...» است که در واقع، علت جمله قبلی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است؛ یعنی: "چون راه راست از گمراهی آشکار شده است، پس جایی برای اجبار و اکراه به پذیرش دین وجود ندارد."

۲- چون اعتقاد قلبی قابل اجبار و اکراه نیست، پس آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» یک حکم ارشادی است که عقل خودش آن را تشخیص می دهد، و یک دستور حقوقی نمی باشد.

۳- این آیه دعوت به ترک تقلید و پیروی از منطلق و استدلال می کند؛ چه اینکه، عقیده ای که از روی اکراه صورت گیرد حتماً جنبه تقلیدی خواهد داشت.^(۲۹)

تفاوت آشکاری که از دیدگاه علامه طباطبائی میان حدود آزادی از نظر اصول اسلام و از نظر تفکر غربی و تمدن جدید وجود دارد، این است که در تمدن جدید و تفکر غربی، پایه و اساس آزادی بر حداکثر تمتع و بهره برداری از مادیات و لذا ذی مادی قرار دارد. لذا تمام افراد از قید معارف و عقاید دینی و نیز از قید اصول اخلاقی آزادند و هر عملی را که میل داشته باشند بر انجام آن مجازند، مگر اینکه با قوانین موضوعه که آنها هم منشأ میل و خواست انسانی دارد، سازگار نباشد. اما اسلام چون در مرحله اول، اساس تعلیمات خود را بر توحید و در مرحله بعد بر فضایل اخلاقی و ملکات فاضله قرار داده است، طبعاً آزادی به آن معنا که تفکر غربی و تمدن جدید و روشنفکران غرب گرا مطرح می کنند، وجود ندارد.^(۳۰)

نتیجه اینکه، اسلام مردم را در انتخاب عقیده آزاد می داند به شرط اینکه قبل از راه سعادت

و گمراهی از هم روشن و جدا شده باشند؛ زیرا بسیار طبیعی است که آزاد گذاشتن انسان در بیابانی که پر از انواع خطرات است درحالی که راههای زیاد وجود دارد که اکثرشان غیر مطمئن هستند؛ از نظر عقل صحیح نخواهد بود و اسلام نیز به عنوان یک آیین فطری بر این مسئله عقلانی تأکید می‌کند.

بنابراین، قبل از هر چیز لازم است راه سعادت از راه شقاوت و بدبختی جدا شده و بروشنی بیان گردد و بعد از آن انتخاب، آزاد باشد. همان طور که خداوند متعال رشد را از غیّ جدا نمود و بعد انسان را در انتخاب آزاد گذاشت؛ و در این صورت است که زمینه رشد و تکامل به وجود خواهد آمد. در غیراین صورت، آزادی نتیجه‌ای جز گمراهی و رنج طولانی نخواهد داشت و در مسائل اجتماعی جز اختلاف و تفرقه و تحزب اثری نخواهد بخشید.

آزادی عقیده از منظر دیگر:

اصولاً اجبار فرد یا افرادی به انجام کاری از ناحیه کسانی امکان پذیر است که بر آنها تسلط داشته باشند و به تعبیر قرآن مسیطر و مسلط باشند؛ و در جایی که چنین سیطره ای وجود نداشته باشد چگونه می‌توان فردی را به چیزی اجبار نمود؟ قرآن کریم با اشاره به این حقیقت، خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام (ص) می‌فرماید: «تو مأمور به اجبار مردم به ایمان نیستی، پس به وسیله قرآن کسانی را که از عذاب من می‌ترسند متذکر ساز، وظیفه تو همین است.»^(۳۶) در جای دیگر می‌فرماید: «پس تو تذکر بده که فقط تذکر دهنده هستی، تو بر آنان سلطه گر نیستی که بر قبول ایمان - مجبورشان کنی»^(۳۷) خلاصه این که اجبار کردن فردی بر کاری با تسلط و سیطره اجبار کننده امکان پذیر است و چون پیامبر خدا (ص) بر مردم مسلط و مسیطر نیست نمی‌تواند مردم را برای انجام کاری اجبار نماید. بنابراین، مردم در قبول عقیده از این منظر نیز آزاد می‌باشند.

پس دخالت پیامبر (ص) و جانشینان وی در آزادی مردم، محدود به هدایت و نصیحت و تشویق به خیر و امر به معروف و نهی از منکر

از دلایلی که بر آزادی عقیده از نظر عقل ابراز شده است، اصل خطاپذیری انسان در باورهای خویش و مصونیت ناپذیری وی در عقاید و آرای خود است؛ زیرا ممکن است عقیده انسان برخلاف واقع باشد و عقیده سهمی از واقعیت نداشته باشد. پافشاری بر یک عقیده و سرکوب کردن عقیده مخالف آن، یعنی مجال آزادی و عرض اندام کردن از دیگران را گرفتن، امری نادرست است.^(۳۳) پس علم و معرفت بشری ناقص و خطاپذیر است و به دلیل داشتن عقیده‌ای نمی‌شود عقیده دیگران را سرکوب کرد

است و با متمایز شدن راه رشد و رستگاری از شقاوت و زیانکاری، دیگر کسی و هیچ صاحب مقامی حق دخالت در امور مردم را نخواهد داشت، مگر هنگامی که استفاده از آزادی آثار اجتماعی منفی داشته باشد.

۲- مناظره بر اساس منطق و استدلال: از دیدگاه اسلام، بحث و مناظره بر اساس منطق و استدلال، آزادی عقیده را تضمین می‌کند و از آنجا که دین با عقل و فکر مردم سروکار دارد و اساس و شالوده آن بر اساس ایمان و یقین استوار است، خواه ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی‌تواند داشته باشد، بنابراین، لازم است به دو مسئله زیر توجه کنیم:

الف- تفکر و تعقل:

اسلام نه تنها افراد را در تفکر آزاد گذاشته، بلکه تفکر را امری ضروری می‌داند. آیات بسیاری مردم را دعوت به تفکر و تعقل و مطالعه در پدیده‌های جهان و امور مادی و معنوی و تدبّر در تاریخ و امثال اینها نموده است.^(۳۴) حتی تفکر در اصول دین و پیدا کردن برهان بر آنها نسبت به هر فرد واجب است.^(۳۵) به علاوه، اگر کسی در تفکرات مذهبی خود دچار شک و تردید شود، از نظر اسلام، ناشایسته نمی‌باشد؛ گرچه نباید در شک بماند و موظف است که با تلاش و تفکر وادامه بررسی، به یک نقطه یقین دست یابد. لذا اسلام تفکر را نه تنها عبادت می‌داند، بلکه یک لحظه تفکر را معادل یک شب زنده داری^(۳۶) و در جایی معادل هفتاد سال عبادت تلقی کرده است. امام رضا (ع) می‌فرماید: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصُّومِ أَمَّا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ

فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^(۳۶) عبادت، نماز و روزه بسیار نیست؛ همانا عبادت، تفکر در امر پروردگار عزّ و جلّ است.

وقتی تفکر، عبادت نامیده شود، ترک آن نیز مذموم خواهد بود. لذا قرآن کریم در حالی که انسان غیرمتفکر را در ردیف چهار پایان و حتی پایین تر از آنها معرفی می‌کند، یک چنین انسانی را غافل و سزاوار آتش می‌داند.^(۳۷)

ب- روش مناظره منطق و استدلال است:

اسلام ضمن اینکه به مناظره دعوت می‌کند، روش مناظره را نیز بیان می‌دارد که باید بر اساس منطق و استدلال - حکمت - باشد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^(۳۸) یعنی، با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن. در این آیه، موعظه حسنه و جدال احسن را همراه حکمت آورده است و دعوت با حکمت همراه با موعظه خوب و استدلال خوبتر، چیزی جز دعوت با منطق و استدلال نمی‌باشد. خلاصه اینکه، آرا و عقاید از ناحیه هر کس باشد باید در ترازوی عقل و پیمانانه حکمت قرار گیرد تا ارزش آن معلوم گردد. از اینجاست که قرآن کریم تبعیت و پیروی از بهترین گفتارها را موجب هدایت و نشانه عقل می‌داند؛^(۳۹) چون پیروی از بهترین گفتارها هنگامی میسر است که اقوال در ترازوی عقل سنجیده شوند و هر کدام بهترین آنها بود، انتخاب گردیده و ملاک عمل قرار گیرد.

۳. تقلید از دیگران و پیروی هوی نفس ممنوع است:

از مبانی دیگر آزادی در عقیده و فضای باز فکری این است که تقلید در اصول عقاید ممنوع است، و باید از روش تحقیق و یقین پیروی کرد. قرآن کریم در آیات بسیاری از پیروی کردن هوای نفس و ظن و گمان و عقاید گذشتگان به عنوان سنت، به شدت نکوهش کرده است. در مذمت پیروی از هوای نفس می‌فرماید: "وَلَنْ أَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ" (۴۰) اگر از هوای نفس آنها پیروی کنی، در این صورت رفتار تو خلاف علم و یقین خواهد بود و هیچ سرپرست و باوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود. همین‌طور در نکوهش تقلید کورکورانه، پیروی چشم بسته و بدون تحقیق از سنت پدران و نیاکان می‌گوید: "هر وقت مشرکان به سوی خدا دعوت می‌شدند و یا وقتی به کارهای زشتشان اعتراض می‌شد می‌گفتند: ما از پدران خود پیروی می‌کنیم." قرآن کریم در رد این پیروی می‌فرماید: "أَوَكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟" (۴۱) آیا اگر پدران آنان چیزی نفهمیدند و هدایت نیافتند، باز از آنها پیروی خواهند کرد؟!

آزادی بیان:

افراد یک جامعه، گذشته از اینکه در داشتن عقیده آزادند و کسی را برای صرف داشتن عقیده‌ای چه مذهبی و چه سیاسی نمی‌شود به عنوان جرم مورد تعقیب قرار داد، باید افراد این امکان را نیز داشته باشند که عقیده خود را بدون

هیچ‌گونه نگرانی ابراز نمایند. اساس آزادی بیان و دلیل آن را می‌توان چنین اظهار داشت:

همان‌طور که تضارب افکار از نظر علمی موجب پیدایش فرضیه‌های جدید علمی می‌شود؛ از نظر سیاسی - اجتماعی نیز موجب رشد و تعالی جامعه شده و به دنبال آن، توسعه سیاسی و اجتماعی به‌وجود می‌آید. لذا بیان عقاید به طور آزاد دارای منافع بی‌شماری بخصوص در توسعه و رشد جامعه می‌باشد و جلوگیری از چنین آزادی سبب رکود افکار و عدم توسعه سیاسی اجتماعی جوامع بشری خواهد بود و جامعه را از حرکت تکاملی خود باز خواهد داشت. به قول مرحوم مطهری: "تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی ولو از روی سوء نیت برخوردار بوده است، به ضرر اسلام تمام نشده است و در نهایت، به سود اسلام تمام شده است. بودند افرادی که در مسجد رسول الله (ص) همه چیز را منکر می‌شدند، ولی با آنان با احترام برخورد و گفتگو می‌شد." (۴۲)

بدون تردید، اسلام همانند آزادی عقیده و فکر، این آزادی را نیز محترم می‌شمارد. آیات و روایات متعدد و حتی رفتار عملی ائمه (ع) در برخورد با اظهارات افراد مخالف بصراحت بر جواز آزادی بیان دلالت می‌کنند. در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. انتخاب بهترین گفتار نشانه رستگاری است.

قرآن کریم می‌فرماید: "قَبِّشْرَ عِبَادِ اللَّهِ الَّذِينَ

مرحوم علامه طباطبائی نیز می‌فرماید: "دین اسلام در حالی که به تحفظ و نگهداری معارف خود تأکید می‌کند، به مردم آزادی کامل در فکر را اعطا می‌کند. پس نتیجه اینکه مسلمین باید در حقایق دین تفکر کنند و اگر شبهه‌ای پیش آمد باید به کتاب خدا ارجاع بدهند و در صورت رفع نشدن شبهه، به پیامبر یا قائم مقام وی مراجعه کنند تا اشکال برطرف گردد. بنابراین، آزادی عقیده و فکر به این معنا درست است، نه به معنایی که آزادی عقیده و فکر را قبل از بیان راه حق بین مردم شایع کنیم؛ زیرا چنین آزادی نتیجه‌ای جز اختلاف و تشتت فکری نخواهد داشت

يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ... (۳۳) یعنی به آن بندگان من که گفتارهای گوناگون را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند، مژده بده... بدیهی است بهترین گفتار و پیروی از آن در جایی ممکن است که دیدگاه‌های متعدد بیان شوند و فرد بعد از ملاحظه و مقایسه آنها با یکدیگر بهترین را انتخاب نماید. بنابراین، آیه فوق به دلالت التزامی، آزادی بیان را اثبات می‌کند.

۲. اصل مشاوره:

قرآن کریم در بیان ویژگی مؤمنین می‌فرماید: "وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ..." (۴۴) مؤمنین در میان خود کارهایشان را بر اساس مشاوره انجام می‌دهند. بدیهی است اگر قرار است در هنگام مشاوره، هر فردی نظر خود را بیان بدارد باید آزادانه و بدون کوچکترین نگرانی حرف‌های خود را بزند؛ در غیر این صورت، مشاوره مفهومی نخواهد داشت و از اینجاست که در روایات متعدد ضمن اینکه مشاوره را بالاترین پشتیبان معرفی می‌کند، استبداد رأی را تقبیح نموده است. (۴۵)

۳. مفهوم مخالف (۴۶):

از طریق مفهوم مخالف نیز می‌توان اثبات کرد که در اسلام، بیان عقیده و اظهار نظر آزاد می‌باشد؛ یعنی از بررسی منابع اسلامی دلیلی بر منع و جلوگیری از بیان عقیده و کتابت آن نداریم مگر در آنجا که از آزادی بیان علیه حیثیت افراد و عفت عمومی یا جهت تضعیف نظام اسلامی استفاده شود. (۴۷)

مفهوم مخالف این مطلب عبارت است از اینکه اگر بیان عقیده از قبیل موارد فوق نبود، معنایی برای آن نخواهد بود. به عبارت دیگر، هنگامی که موارد ممنوع معلوم شد و دانسته شد که هر کجا از آزادی بیان سوءاستفاده شود، ممنوع است؛ نتیجه گرفته می‌شود که اگر بیان عقیده از موارد ممنوع نبوده و برای سوء استفاده نباشد، آزاد خواهد بود.

۴. سیره عملی حضرات معصومین (ع):

سیره عملی ائمه (ع) در برخورد با افکار و اظهارات غیرمسلمانان نیز دلیل دیگری بر

آزادی بیان از سوی مخالفان اسلام است. ائمه (ع) نه تنها پیروان خود را به برخورد صحیح با عقاید مخالفان توصیه می نمودند، بلکه خودشان در عمل نشان داده اند که چگونه باید افکار و نظرات و اظهارات مخالفان را در صورتی که هدف مفسده اجتماعی نباشد، تحمل کرد. (حضرت علی (ع) بسیاری از مخالفان بخصوص نهروانیان را به خاطر عقایدشان مورد تعقیب قرار نداد و تا آنجا آنها را آزاد گذاشت که در حضور امام (ع) و حتی در وسط کلامش شروع به انتقاد می کردند. آن حضرت همه اینها را تحمل نمود، حتی حقوق آنان را از بیت المال قطع نکرد تا اینکه رسماً وارد جنگ شدند.)^(۴۸)

امام صادق (ع) در برخورد با افرادی مثل ابن ابی العوجا که از ملحدان آن زمان بود، رفتارش به قدری آزادانه بود که خود ابن ابی العوجا این رفتار حضرت را تحسین می کند و به مفضل می گوید: "تو اگر از اصحاب امام صادق (ع) هستی باید مثل او با ما رفتار کنی."^(۴۹)

آزادی بیان غیر از هرج و مرج است:
بدیهی است که آزادی بیان غیر از آزادی و هرج و مرج است و چنین نیست که هر کس هر چه خواست بتواند در جامعه مطرح کند، به سود جامعه باشد یا نه، سبب گمراهی و فساد اخلاقی و فتنه و آشوب و ناامنی فکری و التهاب جامعه گردد یا نه. بنابراین، آزادی بیان حدود و مرز دقیق تری را می طلبد و نباید چنین باشد که هر کس با هر هدفی ولو علیه باورهای مسلم جامعه و مذهب و مصالح عمومی کشور باشد، با آزادی بگوید و بنویسد؛ زیرا این سوءاستفاده از آزادی بیان است و لذا، حتی آنهایی که برای آزادی تلاش کرده اند و دیدگاههای آنان در مورد آزادی معروف است، آزادی بیان را هرگز به صورت مطلق مطرح نکرده و نخواستند، بلکه به صورت محدود و در چهارچوب قانون پذیرفته اند.

"جان استوارت میل" در این مورد چنین

گفته است:^(۵۱) کسی نگفته است که اعمال باید به اندازه عقاید آزاد باشد. اظهار عقیده اگر به صورت نوعی تحریک برای انجام کاری مخل مصالح مشروع دیگران باشد آن وقت حتی اظهار عقاید هم مصونیت خود را از دست می دهد و در چنین وضعی آن فرد را به نام حفظ عدالت با فراغت وجدان می توان تنبیه کرد. آزادی فرد تا این درجه باید محدود گردد که اعمال وی مستوجب زحمت یا زیان دیگران نگردد.

این حرفهای "جان استوارت میل"، کسی که معروف به طرفداری از آزادی است، به طور واضح دلالت بر این دارد که حتی آنان که در مورد آزادی تلاش می کنند، آزادی بیان را با محدودیت می پذیرند و بعید است که کسی از آزادی بیان به شکل مطلق طرفداری کند. چون اصل مسئله یک حکم عقلی است و "استوارت میل" حکم عقل را بیان داشته است؛ یعنی همان طور که عقل می گوید باید بیان آزاد باشد، همان عقل می گوید آزادی به طور مطلق صحیح نیست.

پس آزادی بیان اگر وسیله سوءاستفاده و اخلال در نظام جامعه قرار گیرد، مجاز نخواهد بود. لذا در دموکراتیک ترین جوامع نیز هرگز کسی به دلیل آزادی بیان، حق اخلال در امنیت جامعه و یا توهین به دیگری را ندارد و اگر کسی بخواهد به جان و ذهن افرادی که قدرت دفاع ندارند، بیفتد و به فکر گمراه کردن آنها باشد و یا بخواهد اشاعه فساد بکند، فساد اخلاقی یا فکری و سیاسی به وجود آورد، طبعاً آزاد نخواهد بود؛ زیرا در اسلام آزادی در دروغگویی، خیانت و شایع پراکنی و به تعبیر قرآن ارجاف، مجاز نمی باشد. قرآن کریم می فرماید: "لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ...!"^(۵۲) یعنی اگر منافقان و آنان که در دلهايشان مرض و ناپاکيست و هم آنهايي که در مدینه، دل اهل ایمان را مضطرب و هراسان می سازند، دست نکشند ما هم تو را بر قتال آنها بر

می انگیزانیم....

در یک جامعه، روحیه بالای مردم و آمادگی روحی و امیدوار بودن آنان به آینده، در سازندگی و ترقی آن جامعه بسیار مهم است و چه بسا که افول یک جامعه و ملت با خاموشی چراغ امید در دل آنها می باشد. پس اگر عده ای با وسوسه در مطبوعات و یا سخنرانیها همانند خوره از درون، شروع به ایجاد ناامنی فکری و ایجاد تفرقه و چند دستگی و نگرانی نسبت به آینده و بدبینی به حاکم اسلامی بکنند، به فرموده قرآن، نمی توانند آزاد باشند و هرگونه که خواستند عمل نمایند. بنابراین، آزادی بیان مرز دقیق تری پیدا می کند و مرز آن برخلاف برخی دیدگاهها، تنها مسائل مادی نخواهد بود، بلکه ارزشهای معنوی نیز این آزادی را محدود خواهند نمود.

آزادی اجتماعی در گرو آزادی درونی:

طرفداران آزادی، بیشتر با عواملی مبارزه می کنند که از بیرون وجود انسان با آزادی او می جنگند و آزادی او را محدود می کنند. همانند فشارهای حکومتی، تنگ نظری و انحصار طلبی گروهها و بقیه عواملی که بیرون از وجود انسان مانع آزادی اویند. اما در اسلام، به یک سری موانع دیگر هم توجه شده است؛ مانند برخی خصوصیات بشری که او را ضعیف و زبون می سازند، ویژگی های فاسد اخلاقی، هوی و هوسها، حب و بغض های بی مورد که همه این عوامل درونی در وجود انسان از نظر اسلام نه تنها انسان را محدود می کنند، بلکه به بردگی می کشانند. بنابراین، برای اینکه فردی آزاد باشد، کافی نیست که تنها زیر سلطه انسان دیگر یا حکومت جبار نباشد، بلکه لازم است که زیر سلطه قوای نفسانی خودش هم قرار نگیرد.

علی (ع) می فرماید: "لَا يَسْتَرْفِتْكَ الطَّمَعُ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا"^(۵۳) طمع تو را به بندگی نکشاند، در حالی که خداوند تو را آزاد قرار داده است. آزادی که طمع آن را سلب کند و از بین ببرد، چگونه آزادی است؟ چنین فردی آزاد نخواهد بود. از جمله عوامل موثر درونی که

انسان را اسیر می‌کند، شهوت و هوی و هوس است. علی(ع) می‌فرماید: "عَبْدُ الشَّهْوَةِ اسِيرٌ لَا يَنْفَكُ أَسْرَهُ" (۵۴) بنده شهوت است و اسارت از او جدا نمی‌شود. کسی که اسیر شهوات و غرق در تمایلات نفسانی است، برخلاف دیدگاه غربیها که گویند چنین فردی را آزاد بگذارید، آزاد نیست و برده‌ای بیش نمی‌باشد؛ زیرا هیچ عاملی همانند هوی و هوس، شهوت درونی و حب نفسها و حب ریاستها انسان را نمی‌تواند به بردگی بکشاند.

پس، از دیدگاه اسلام، آزادی تنها از قید و بندهای خارج از وجود انسان نیست، بلکه آزادی از قیدهای درونی انسان، آزادی اصیل است و اساس آزادی است. پس بدون این آزادی، آزادی از عوامل بیرونی به دست نمی‌آید و اگر به دست آمده باشد ماندگار نخواهد بود؛ چون شرط آزادی واقعی، آزادی از قیود درونی است. لذا علی(ع) می‌فرماید: "لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَمَلَكَ اللَّهُ حُرًّا" (۵۵) بنده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد قرار داده است. بنابراین، اسلام بر اساس فطرت انسانی، آزادی را برای انسان به رسمیت می‌شناسد. منتها مهم آن است که انسان شرایط آزادی را داشته باشد و آن چیزی جز آزادی از قیود درونی نمی‌باشد و این در صورتی میسر خواهد بود که طوق بندگی غیر خدا را به گردن نهند و به دنبال این آزادی، آزادی‌های اجتماعی نیز تحقق پیدا خواهند نمود.

پی نوشت‌ها:

۱. آیه ۳۰، ۳۲، سوره بقره.
۲. آیه ۳، سوره انسان.
۳. آیه ۱۵۷، سوره اعراف.
۴. آیه ۱۶، سوره عنکبوت.
۵. آیه ۵۶، سوره ناریات
۶. جهت سندی به متن مقاله مراجعه شود.
۷. آیه ۴۸، سوره مائده و آیه ۹۹، سوره یونس.
۸. آیه ۲۲، سوره غاشیه.
۹. قرآن کریم، آیه ۱۲۸، سوره توبه: "پیامبر بر هدایت شما بسیار محبت دارد، خداوند بر مؤمنین مهربان و رحیم است." و نیز آیه ۹، سوره حدید: "خداوند شما را از ظلمات خارج و به نور وارد می‌کند زیرا بر شما رؤف و مهربان است."
۱۰. قرآن کریم، آیه ۲۵۶، سوره بقره: "... راه سعادت از بدبختی روشن شده است پس هر کس... و نیز آیه ۳، سوره انسان.
۱۱. استوار میل، رساله درباره آزادی، ترجمه شیخ الاسلامی،

قبل از هر چیز لازم است راه سعادت از راه شقاوت و بدبختی جدا شده و بروشنی بیان گردد و بعد از آن انتخاب، آزاد باشد. همان طور که خداوند متعال رشد را از غی جدا نمود و بعد انسان را در انتخاب آزاد گذاشت؛ و در این صورت است که زمینه رشد و تکامل به وجود خواهد آمد. در غیراین صورت، آزادی نتیجه‌ای جز گمراهی و رنج طولانی نخواهد داشت و در مسائل اجتماعی جز اختلاف و تفرقه و تحزب اثری نخواهد بخشید

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸، ص ۲۵ و صناعی، محمود، آزادی فرد و قدرت دولت: انتشارات گهرخانی، تهران، چاپ دوم، ص ۲۶۴. ۱۲. مانند جان لاک که گوید: "آزادی انسان در اجتماع آن است که زیر فرمان هیچ نیروی حاکم نباشد مگر قانونی که با توافق و رضایت او برقرار شده باشد". صناعی، محمود، آزادی فرد و قدرت دولت، همان، ص ۱۵۹ و نیز صناعی، محمود، آزادی و تربیت، امیرکبیر، تهران، ص ۹. ۱۳. ظاهراً بین دو تعریف عموم و خصوص مطلق است چون هر قانون به نحوی مانع است ولی تمام موانع مدون نشده اند. ۱۴. صناعی، محمود، آزادی فرد و قدرت دولت، همان، صص ۲۵ و ۸۶ و صناعی، محمود، آزادی و تربیت، همان، ص ۹. ۱۵. تفسیرالمیزان، ج ۴، ص ۱۱۶. ۱۶. قرآن کریم، آیه ۳۴، سوره بقره. ۱۷. همان، آیه ۳۲. ۱۸. همان، آیه ۷۰، سوره اسراء. ۱۹. صناعی، محمود، آزادی فرد و قدرت دولت، همان، ص ۲۴ و فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، انتشارات و کتابفروشی زوآر، بخش دوم، ص ۱۱۲ و بازار گاه، دکتر بهاء‌الدین، مکتبهای سیاسی، انتشارات اقبال، ص ۱۸۳ - ۱۸۶. ۲۰. قرآن کریم، آیه ۳۰، سوره روم و آیات ۶۰، ۶۲، سوره یاسین و آیه ۱۷۲، سوره اعراف و حدیث نبوی (کل مولود یولد علی الفطره...) در تفسیرالمیزان، ج ۱۶، ص ۱۸۸ و نهج البلاغه، خطبه اول در بیان هدف بعثت انبیا (لیستاد و هم میثاق فطرت...) ۲۱. قرآن کریم، آیه ۲۸، سوره رعد. ۲۲. استوارت میل، رساله ای درباره آزادی، همان، صص ۴۸ و ۸۹ به بعد و صناعی، محمود، آزادی فرد و قدرت دولت، همان، صص ۲۸۷ و ۲۹۳. ۲۳. استوارت میل، رساله ای درباره آزادی، همان، صص ۴۸ و ۸۹ به بعد و صناعی، محمود، آزادی فرد و قدرت دولت، همان، صص ۲۸۷ و ۲۹۳. ۲۴. قرآن کریم، آیه ۲۵۶، سوره بقره. ۲۵. آیه ۴۸، سوره مائده و آیه ۹۹، سوره یونس مثل این است. ۲۶. آیه ۳، سوره انسان. ۲۷. آیه الله خوبی "ره" البیان فی تفسیر القرآن، مطبعه علمیه، قم، بی تا، ص ۳۲۶. ۲۸. علامه طباطبائی، تفسیرالمیزان، قم، ج ۴، ص ۱۲۶ به بعد. ۲۹. علامه طباطبائی، سید محمد حسین، فراهیهای از اسلامی، تهران، جهان آرا، ۱۳۵۵، ص ۴۵ و تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۳۴۲. ۳۰. علامه طباطبائی، معنویت تشیع، قم، انتشارات تشیع، سال ۱۳۵۴، ص ۶۹. ۳۱. قرآن کریم، آیه ۴۵، سوره ق، ترجمه آیه الله مکارم شیرازی، ص ۵۲۰. ۳۲. همان، آیه ۲۲، سوره غاشیه، همان ترجمه، ص ۵۹۲. ۳۳. قرآن کریم، آیه ۱۳۱، سوره آل عمران و آیه ۱۰۱، سوره یونس.

۳۴. مطهری "ره"، مرتضی، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، صدرا، قم، ص ۵۴. ۳۵. حرالعاملی، محمد، وسایل الشیعه، مکتبه الاسلامیه، بی تا، تهران، ج ۱۱، ابواب جهان نفس، باب ۵، حدیث ۲ و ۹. ۳۶. همان، حدیث ۴ و ۸. ۳۷. قرآن کریم، آیه ۱۷۹، سوره اعراف. ۳۸. قرآن کریم، آیه ۱۲۵، سوره نحل. ۳۹. همان، آیه ۱۷، سوره زمر. ۴۰. همان، آیه ۱۲۰، سوره بقره. ۴۱. قرآن کریم، آیه ۱۷۰، سوره بقره. ۴۲. مطهری "ره"، مرتضی، پیرامون انقلاب، انتشارات صدرا، قم، ص ۴۸. ۴۳. قرآن کریم، آیه ۱۷، سوره زمر. ۴۴. قرآن کریم، آیه ۲۸، سوره شوری. ۴۵. "من استبد بر این زل" غررالحکم، ج ۲، حرف (من)، شماره ۱۷۷ و حرف (نم)، شماره ۱۲. ۴۶. مفهوم کلام در علم اصول به یک اعتبار دو قسم است: موافق و مخالف. مفهوم موافق آن است که آنچه از ماورای منطوق کلام استنباط می‌شود از حیث اثبات و نفی، موافق منطوق باشد؛ مانند: "به والدین خود افا مگو" بدیهی است که به طریق اولی والدین را نباید تنگ زد، گرچه (نباید تنگ زد) در منطوق جمله نیست، ولی بنا بر قاعده مفهوم موافق، از ورای منطوق چیزی استنباط می‌شود که با منطوق هم جهت و از نظر نفی و اثبات یکسان است. در مفهوم مخالف قضیه بر عکس است؛ یعنی آنچه از مفهوم به دست می‌آید در جهت مخالف منطوق است. مانند: (آیه ۶۰، سوره احزاب) "دروغگوئی و شایعه پراکنی و وسوسه علیه جامعه اسلامی ممنوع است". مفهوم مخالف این مطلب این است که اگر مطلبی دروغ و شایعه علیه نظامی نبود، گفتن آن اشکال ندارد و آزاد است. برای توضیح بیشتر در مورد مفهوم مخالف به کتابهای علم اصول، بحث مفاهیم، مراجعه کنید. ۴۷. آیه ۱۹، سوره نور و آیه ۶۰، سوره احزاب. ۴۸. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۶. ۴۹. شرح نهج البلاغه، فیض، خطبه ۳۶، ص ۱۱۹ و خطبه ۱۲۰، ص ۳۷۴. ۵۰. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، چاپ جدید بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳، ج ۳، صص ۵۷ و ۵۸. ۵۱. استوارت میل، رساله درباره آزادی، همان، ص ۲۴۷. ۵۲. قرآن کریم، آیه ۶۰، سوره احزاب. ۵۳. ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۱۵. ۵۴. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و دررالکلم، ترجمه محمد علی انصاری، ج ۱، ص ۳۳، شماره ۱۰۲۶ و ص ۱۸، شماره ۴۶۸. ۵۵. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و...، همان، ج ۲، ص ۸۱۹، شماره ۳۱۹.